



کورش، اسطوره‌ای در خدمت نوستالژی قدرت

بهرز و ورزنده

بازخوانی انتقادی از پروژه‌ی کورش‌پرستی

مقدمه: اسطوره‌ای که ساخته شد

زمانی گمان می‌کردم کورش، آن‌گونه که در کتاب‌ها و موزه‌ها به تصویر کشیده شده، نخستین مدافع حقوق بشر در تاریخ جهان است؛ پادشاهی روشن بهروز و ورزنده

ضمیر که با مهر و عقلانیت بر سرزمین‌های گوناگون حکومت می‌کرد، بی‌آنکه خونی بریزد یا دژی را به آتش بکشد. منشور معروفش، که بر گل‌نبشته‌ای بابلی نقش بسته، همچون پیامبری خاموش از عدالت و تساهل جلوه می‌کرد.

اما با گذشت زمان و نگاهی دقیق‌تر به تاریخ و سیاست، دریافتم آن‌چه امروز «کورش» نامیده می‌شود، بیش از آن‌که بازتاب یک شخصیت تاریخی باشد، محصول نزاع‌های ایدئولوژیک معاصر است. این کورش، دیگر چهره‌ای تاریخی نیست؛ بلکه اسطوره‌ای بازسازی‌شده در خدمت پروژه‌ای خاص است.

این نوشته تلاشی است برای نگرستن به پشت‌پرده‌ی این اسطوره‌سازی: کورش چگونه به قهرمان حقوق بشر بدل شد؟ چرا سلطنت‌طلبان او را این‌گونه تقدیس می‌کنند؟ و این اسطوره‌سازی چه پیامدهایی برای هویت جمعی و سیاست معاصر دارد؟



آریائی یعنی چه :

۱. کورش؛ تاریخ یا اسطوره؟

کورش هخامنشی بی‌تردید یکی از چهره‌های مهم تاریخ ایران و خاورمیانه باستان است. اما تصویری که سلطنت‌طلبان امروز از او ارائه می‌دهند، بیش از آن‌که حاصل یک خوانش انتقادی تاریخی باشد، محصول پروژه‌ای اسطوره‌سازانه است: چهره‌ای بی‌خطا، با خردی فراتاریخی و حامل آرمان‌های مدرن حقوق بشری—تصویری که نه از دل متون تاریخی، بلکه از نیازهای سیاسی و روانی امروز برآمده است. یک روایت سیاسی-ایدئولوژیک مدرن برای ساختن هویتی ناسیونالیستی، آریامحور و تک‌صدا.

سلطنت‌طلبان او را همچون پرچمی برافراشته‌اند تا روایت خود از ایران، تاریخ، ملت و حتی آینده را تثبیت کنند.

منشور مشهور کورش، که سلطنت‌طلبان آن را «نخستین اعلامیه حقوق بشر» می‌خوانند، در حقیقت متنی سیاسی-تبلیغاتی به زبان اکدی است که پس از فتح بابل نگاشته شد؛ هدف آن، تثبیت مشروعیت قدرت تازه در چشم نخبگان دینی و سیاسی بابل بود.

این تعبیر در دوران پهلوی (به‌ویژه در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله) برای مشروعیت‌بخشی به سلطنت و پیوند دادن خود با تاریخ باستان، ابداع و تبلیغ شد.

اما در سطح جهانی و در میان پژوهشگران تاریخ چنین اعتباری ندارد. متخصصان آشورشناسی و تاریخ باستان می‌گویند این منشور صرفاً یک متن سلطنتی برای تثبیت قدرت کورش است، با محتوایی مشابه دیگر کتیبه‌های بابلی و معمول در سنت سلطنتی بین‌النهرین، نه سندی با مفهومی جهان‌شمول از «حقوق بشر».

متون مشابه از پادشاهان بابلی و آشوری پیش از کورش وجود دارد که به شیوه‌ای نزدیک از عدالت، بازسازی معابد، یا رهایی اسیران سخن می‌گویند. متونی مشابه با نوشته‌های پادشاهان باستانی چون نبوخذنصر یا آشوربانی‌پال.

افزون بر این، منابعی چون هرودوت و گزنفون—که روایت ما از کورش تا حد زیادی به آن‌ها بازمی‌گردد—ترکیبی از اسطوره، تبلیغات سیاسی و تاریخ‌نگاری متأخر یونانی‌اند. حتی در این متون نیز کورش از قساوت‌های جنگی و خشونت‌های سیاسی مبرا نیست. و نیز تاریخ هخامنشی با چهره‌هایی چون کمبوجیه و بردیا، فرزندان کورش، و قتل یکی بدست دیگری و به دست گرفتن قدرت توسط گئومات مغ و سپس کشتن وی توسط داریوش و برخی وقایع دیگر، تاریخی است آمیخته با فرزندکشی، برادرکشی و کودتاهای درباری.

در نتیجه، چهرهٔ امروزی او و پادشاهان هخامنشی بیش از آن‌که بازتاب تاریخ باشد، حاصل پالایش‌های ایدئولوژیک متأخر است.

۲. سلطنت‌طلبان و ساختن چهره‌ای مقدس

در گفتمان سلطنت‌طلبان، کورش به نماد نظم، شکوه و اقتدار «دوران طلایی» بدل شده است. با برجسته‌سازی او، تصویری از ایران پیش از اسلام ساخته می‌شود: کشوری متحد، متمرکز، پادشاه‌محور و برخوردار از تمدنی آریایی که با ورود اسلام دچار انقطاع شد. در این چارچوب، به گفتهٔ آنها، کورش نه فقط یک شخصیت تاریخی، بلکه نماد «ایران واقعی» است؛ ایرانی که باید دوباره زنده شود.

هدف این گفتمان، مشروعیت‌بخشی به نظامی سیاسی است که در آن شاه—یا قدرتی متمرکز—در رأس امور قرار دارد. سلطنت‌طلبان هرچند به زبان تجدد سخن می‌گویند، در عمل در پی بازتولید اقتدار پیشامدرن‌اند: فاصله گرفتن از دموکراسی، از مشارکت عمومی و از پاسخگویی قدرت. کورش، در این روایت، بهانه‌ای است برای تظہیر گذشته و فرافکنی رویای بازگشت به «دورانی طلایی» که نه شواهد کافی از عدالت آن داریم و نه نهادهای مدرن در آن وجود داشته‌اند.

۳. ناسیونالیسم آریایی و حذف دیگری

پشت این تصویر طلایی از کورش، پروژه‌ای نهفته است که بر برتری قومیت آریایی، زبان فارسی و فرهنگ مرکزگرای پارسی تأکید می‌کند. سلطنت‌طلبان، آگاهانه یا ناخودآگاه، با استناد به کورش می‌کوشند هویت ایران را به یک قوم، یک زبان و یک روایت تاریخی فروبکشند.

در این نگاه، دیگر اقوام ایرانی—کرد، ترک، عرب، بلوچ، لر، ترکمن و...—در بهترین حالت رعایای تمدن آریایی‌اند و در بدترین حالت «غیراصیل» با «خطر تجزیه‌طلبی». تمایزات فرهنگی و زبانی به جای آن‌که به رسمیت شناخته شوند، تهدیدی برای وحدت ملی تلقی شده و با برخورد امنیتی مواجه می‌شوند.

کورش در این ساختار، نقش نمادین تثبیت‌کننده دارد: او نماد مشروعیت سلطنت، قوم‌محوری آریایی و حذف تنوع تاریخی است؛ پروژه‌ای که به جای گشودن راه به سوی آینده، تلاش می‌کند همه چیز را در قالب یک گذشته‌ی بازسازی‌شده فریز کند.

۴. روان‌شناسی کورش‌پرستی؛ پناه به گذشته، فرار از اکنون

در بطن این کورش‌پرستی نه تنها ایدئولوژی، که یک روان‌شناسی سیاسی نیز نهفته است. مردمی که از بی‌ثباتی، فساد، تبعیض و سرکوب در جمهوری اسلامی خسته‌اند، طبیعی است که در پی پناهگاهی ذهنی باشند—گذشته‌ای خیالین که در آن خبری از جمهوری اسلامی، اسلام یا تفرقه نیست.

کورش، در این ساختار ذهنی بازسازی شده، نقش «پدر مقدس» را ایفا می‌کند؛ کسی که در غیابش نظم از بین رفته، و در بازگشتش همه چیز به تعادل بازمی‌گردد. مردم، به جای مشارکت فعال در ساختن آینده، به او پناه می‌برند، چون مسئولیت آینده‌سازی طاقت‌فرساست.

این کورش، اسطوره‌ای است که مردم را به کناره‌گیری از سیاست واقعی دعوت می‌کند، و آن‌ها را سرگرم رؤیای بازگشت شاهی می‌سازد که "همه چیز را درست خواهد کرد". این مکانیسم روانی، راهی برای گریز از پیچیدگی‌های سیاست و مسئولیت مدنی فراهم می‌کند، و در نهایت مانع شکل‌گیری نهادهای دموکراتیک و پاسخگو می‌شود.

نتیجه‌گیری: نگاهی انسانی، نه تقدیس‌آمیز

کورش، اگرچه بخشی از تاریخ ماست، اما آن‌چه امروز ساخته‌اند، بیشتر افسانه‌ای برای مشروعیت‌بخشی به اقتدار است تا ابزاری برای آگاهی عمومی.

تقدیس کورش، همچون هر اسطورهٔ سیاسی، اندیشهٔ انتقادی را می‌خشکاند، تاریخ را به رویا بدل می‌کند و قدرت را پشت چهره‌ای «مقدس» پنهان می‌سازد. برای دستیابی به دموکراسی، تنوع، عدالت و آینده‌ای آزاد، باید تاریخ را بازبینی کرد—نه برای فخر فروختن، بلکه برای آموختن. کورش می‌تواند بازگردد؛ اما نه با تاجی بر سر، که با سیمایی انسانی و تاریخی، در جایگاه واقعی خود.

